

مدرنیته و دومین دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی

انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری در روز ۱۸ خرداد برگزار شد و سید محمد خاتمی بار دیگر به ریاست جمهوری ایران انتخاب گردید. آغاز دوره جدید را می توان از منظری متفاوت مورد بررسی قرار داد. در این چارچوب، یکی از مهمترین برنامه هایی که در این مقطع زمانی می تواند برای ایران مطرح باشد، این است که ما چگونه می توانیم شکاف میان ایران و جهان در حال توسعه را پر نموده و ایران را به یک کشور توسعه یافته تبدیل کنیم؟ چگونه به تجربه تاریخی ایران در این زمینه می نگریم؟ با توجه به این تجربه تاریخی دولت چه نقشی به عهده دارد؟ به چه طبقه اجتماعی می توان در این زمینه تکیه کرد؟

برای پاسخ به سئوالات مذکور، بایستی تبارشناسی مدرنیته ایرانی را مورد توجه قرار داد، سپس وضعیت جدیدی که ایران با آن روبروست را مشخص کرد. از منظر تبارشناسی مدرنیته، از هنگام آشنایی ایرانیان با غرب، دغدغه ایرانیان، غلبه بر توسعه نیافتگی کشور بود. در این میان ایرانیان با توجه به سپری کردن یک دوره موسوم به تعطیلات تاریخی و فلج ذهنی در قرن پانزدهم با مظاهر عمدتاً مادی مدرنیته، به ویژه در حوزه نظامی روبرو شد. در عین حال متوجه شکاف میان خود و دیگری، یعنی ایران و غرب گردید. از همین زمان، چگونگی پر کردن شکاف میان ایران و غرب، به طور جدی مطرح شد، همچنین بسط مظاهر سیاسی-اجتماعی مدرنیته با گذشت زمان مطرح شد. این مظاهر سیاسی-اجتماعی، در اومانیسزم، عقل گرایی، افسون زدایی از طبیعت، فردگرایی و تأکید بر منافع خود به عنوان منافع جامعه، علم گرایی،

پیشرفت و ترقی، آزادی، برابری، آزادی‌های سیاسی و اقتصادی، کارگزاری تاریخی انسان، جدایی هویت دینی از هویت ملی، بسط جامعه مدنی و جدایی جامعه مدنی از دولت، رعایت حقوق بشر، دموکراسی و برابری سیاسی و حقوقی، اصالت فایده و غایت مندی تاریخ، خلاصه می‌گشت. این مؤلفه‌ها که گاهی تحت تأثیر ایده‌آلهای طبقه بورژوازی و توسط روشنفکران به عنوان سخنگویان بورژوازی مورد مطالعه قرار گرفته و گاهی در تحلیل‌نهایی، تحت تأثیر تمدن بشری به ویژه تمدن ایران و رنسانس اسلامی، تحقق یافته است، در غرب به منصفه ظهور رسیده و اساساً یک حرکت فکری و فرهنگی بوده است. بسط این مؤلفه‌ها در جوامع غیرغربی به ویژه ایران آثار و پیامدهای متفاوتی داشته است. ایران با توجه به سابقه تاریخی خود در برپایی دو تمدن ایرانی و اسلامی با تکیه بر اندیشه‌ی ایرانی‌شهری و اندیشه اسلامی، اینک با پدیده جدیدی تحت عنوان مدرنیته و پیامدهای مادی آن موسوم به مدرنیسم مواجه گشته بود.

از سالهای آغازین سده نوزده میلادی، با توجه به گسترش روابط خارجی دولت ایران با دول اروپایی و گسترش ارتباطات، برخی از اعضای طبقات فوقانی جامعه، از میان اندیشمندان و سیاستمداران، فرصت آن را یافتند که با نظامهای سیاسی و ساختارهای اجتماعی-سیاسی و فرهنگی جوامع دیگر آشنا شوند. تجربیات میرزا ابوطالب خان اصفهانی، عبدالطیف موسوی شوشتری، ابوالحسن خان ایلچی و احمد علی بن محمد علی بهبهانی معروف به آقا احمد کاشانی را می‌توان در همین راستا مورد مطالعه قرار داد. توجه به نقش پارلمان در انگلستان، آزادی عقاید و تحمل آرای مخالف، توجه به نقش ویژه مطبوعات، توجه ویژه به مظاهری مادی مدرنیته و بنیادهای علمی، صنعتی، فنی و اجتماعی و سیاسی انگلستان، دقت در چهره ژانوس گونه تجدد، یعنی وجه سلطه و تجددگرایی سیاسی، ایجاد قوه قضاییه و نقش و کلای متهم در دفاع از موکل خود در عین حمله به وجه تجاوزطلبی انگلیس، محدود شدن قدرت پادشاهان به ترتیب در اندیشه‌های آنان قابل توجه است. در مجموع، در اندیشه‌های آنان کمتر به مدرنیته همه جانبه، بیشتر به مدرنیته سیاسی و همچنین به مدرنیسم، اشاره شد. حتی به نقش مثبت غرب در رهایی کشور عقب مانده از توسعه نیافتگی (به عنوان مثال در اندیشه احمد کرمانشاهی) تاکید شد. در عین حال، در اندیشه آنان شناخت غیربیتها چندان در دستور کار

قرار نگرفت که دلایل این امر را می‌توان به روند انحطاط عقلی در ایران و شرایط جغرافیایی، سیاسی و نظامی کشور نسبت داد. با آشنایی بیشتر ایرانیان از جمله تجار، اشراف و روحانیون و روشنفکران با اندیشه‌های غربی از طریق مشاهده مستقیم یا متون علمی، امکان بیشتری برای فرود مدرنیته و پیامدهای مادی آن فراهم آمد. پرسش از انحطاط و متعاقب آن اصلاحات در حوزه نظامی، قضایی، اقتصادی، اجتماعی، گسترش آموزش و پرورش و اصلاحات اداری، در دستور کار قرار گرفت. همچنین مفاهیم جدیدی به متون سیاسی ایران وارد شد. ورود اندیشه‌ها و معرفت مدرن و نقد سنتها از طرف حاملان اندیشه‌های سنتی با توجه به ورود افکار و اندیشه‌های جدید به ایران امکان بررسی بیشتر آن را در میان طبقه شهری فراهم آورد. این اقدامات هم از سوی نخبگان درون حکومتی و برون حکومتی و هم بوروکراتها، تجار ملی و حاملان اندیشه‌های سنتی که نقد سنتها را در دستور کار خود قرار داده بودند، صورت گرفت. در شرایط ناشی از ضعف بورژوازی، اتحاد روشنفکران، روحانیون و تجار ملی، به انقلاب شبه مدرنیستی مشروطیت انجامید. قدرت پادشاه محدود به قانون شد، پارلمان در ایران شکل گرفت، ادبیات غرب به زبان فارسی ترجمه شد، استحکام و کارایی دولت همراه با اصلاح ساختار دولت که به صورت مانع در برابر مدرنیته عمل می‌کرد، مدنظر قرار گرفت، ایران در مسیر ایجاد دادگستری نوین قرار گرفت. مفاهیم جدیدی چون آزادی بیان، احزاب سیاسی، آزادی مطبوعات، دموکراسی، و جامعه مدنی ارزشهای والای انسانی و نقش انسان به عنوان کارگزار تاریخی در جامعه ایران رواج یافت.

در چارچوب سنت، نقد سنت و فهم عصری از دین در اندیشه‌های شخصیت‌های چون سید جمال الدین اسدآبادی و نایینی ارایه شد. درمقابل گنجینه‌ها تاکید شد. به این ترتیب تضعیف سنتهای مانع تحقق مدرنیته که هیچ ارتباطی با جوهر دین نداشتند و جزو رسمهای زیان آور بودند، در دستور کار قرار گرفت. افزایش گرایش علمی و عقلانی در تضعیف رسوم زیان آور نقش اساسی ایفا کرد. در عین حال تعارض منافع قدرتهای بزرگ در ایران، غالب اوقات مانع تحقق مدرنیته در ایران بود که این کشور گاهی با توسل به موازنه منفی و گاهی موازنه مثبت سعی داشت که این موانع را برطرف نماید. در عصر پس از مشروطه حاملان اندیشه‌های مدرن در چارچوب تجدد ادبی، مجله کاوه چاپ برلن، ایرانشهر و نامه فرهنگستان در صدد ارایه

مانیفستی در مورد تجدد بودند و به طور کل، سنت را مانع تحقق مدرنیته می دانستند. آنان بدون این که به مدرنیته بومی بیندیشند میراث تمدنی را نادیده گرفتند. مجموعه این تفکرات در چارچوب تجدد آمرانه ارایه شد. از جمله ویژگیهای تجدد آمرانه، اصلاحات از بالا و نقش نخبگان برای غلبه بر عقب ماندگی و ایجاد نهادهای مدنی برای بسط و تحقق مدرنیته در ایران بود. بنیاد معرفتی تفکر تجدد آمرانه نیز عمدتاً یوزیتیوستی بود.

علی رغم این، در عمل مدرنیته، به شبه مدرنیته و شبه مدرنیسم فرو کاسته شد. ایجاد ارتش نوین، دادگستری مدرن، بسط و گسترش آموزش و پرورش و توجه به مظاهر مادی مدرنیته یعنی مدرنیسم این سؤال را برای پژوهشگران مطرح ساخت که آیا عصر پهلوی اول عصر تحقق مدرنیته در ایران بود؟ در این مورد چندین دیدگاه عرضه شد و از این عصر علی رغم دخالت انگلستان در امور داخلی ایران (کودتای سوم اسفند) تحت عنوان، تحقق تجدد و نوگرایی ها، شکست طرح تجدد سیاسی، تحقق شبه مدرنیسم، تحقق تجدد آمرانه و عدم گرایش به نهادی کردن ارزشها و روشهای مدرن و غیر دموکراتیک بودن این گرایشها و روشها، عصر پهلوی اول آنتی تز مدرنیته، مدرنیته رضاشاه تخریبگر مدرنیته عصر مشروطه، عصر تجدد اسلامی، ساخت دولت به عنوان مانع مدرنیته و عدم تحقق جامعه مدنی، گفتمان مدرنیسم پهلوی، انحطاط اخلاقی و مدرنیته و تحقق کامل تجدد درای دوره از آن جمله اند. آنچه که در اینجا جالب توجه است این است که خرد دمکراتیک در این دوره هرگز پدیدار نشد ولی خرد تکنولوژیک به طور ناقص گسترش یافت. ایران گذار از هویت مذهبی به هویت غیر مذهبی را تجربه کرد. نهادهای مدنی را بسط داد؛ و همچنین دولت مطلقه مدرن را ایجاد کرد. سنت به عنوان مانع اساسی مدرنیته معرفی و حاشیه ای شد و در برخی اوقات به صورت غیریت مورد مطالعه قرار گرفت. حتی گاهی اوقات سکولاریسم به عنوان مذهب مختار رژیم جدید مطرح شد. ضمن آنکه عامل بین المللی در این دوره در جهت همگرایی با دولت به شیوه تجدد آمرانه بود. با سقوط پهلوی اول؛ و به قدرت رسیدن پهلوی دوم؛ جامعه قوی و دولت ضعیف پدیدار گشت. ضمن آنکه تا زمان به قدرت رسیدن دولت ملی، یک راه دیگر برای بسط مدرنیته در ایران پدید آمد که آن هم راه متفاوت رسیدن به مدرنیته از راه غیر سرمایه داری و غیر عربی بود. این تر را دیدگاه چپ در ایران مطرح می ساخت. به این ترتیب حتی در اندیشه آنان نیز

مدرنیته از دستور کار خارج نشد. این شکافهای ایدئولوژیکی نیروی ایرانیان برای تحقق مدرنیته را تضعیف کرد و آن را کاهش داد. تجددگرایی سیاسی در دستور کار قرار گرفت و در فضای گروه‌گرایی و فرقه‌گرایی بازگشت قومیت به زندگی و حیات سیاسی ایرانیان، اشغال ایران توسط بیگانگان، فرصت به وجود آمده برای ایرانیان برای تحقق مدرنیته را بامشکل مواجه ساخت. با ظهور دولت ملی و پیوند میان نیروهای مهم اجتماعی یعنی روحانیون و روشنفکران و تجار در قالب جامعه قومی، کاهش نفوذ خارجی به عنوان مانع تحقق تجدد و بسط دموکراسی عمدتاً سیاسی در دستور کار قرار گرفت. در واقع با عوامل خارجی در اولویت قرار گرفت. با این همه شکاف میان سنت‌گراها و تجددگراها یا شکاف دین و دولت، شکاف میان روشنفکران طبقه متوسط منجر به مداخله خارجی یعنی آمریکا و انگلستان در ایران شد و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ ثمره آن بود.

پروژه مدرنیته از سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۵۷ در ایران تحت تأثیر حقوق بشر به عنوان این که کل پروژه مدرنیته را در درون خود داشت، مطرح شد. امید به تحقق خرد تکنولوژیک مجدداً در فقدان مشروعیت سیاسی آغاز شد و گذار از جامعه سنتی به مدرن مورد تأکید قرار گرفت و در ضمن تفکر مدرنیته به مدرنیسم و شبه مدرنیسم فرو کاسته شد. این اقدامات با این امید آغاز شد که ایران در شعاع تمدن غربی قرار گیرد. با گسترش تفکر شبه خرد تکنولوژیک در فقدان تجددگرایی سیاسی، حوزه‌های دیگر اجتماعی تحت تأثیر مدرنیسم قرار گرفت. رشد اقتصادی، بسط سرمایه‌داری دولتی، دولت مستقل از طبقات اجتماعی، عدم اصلاح در ساختار دولت، ناهماهنگ بودن رشد نیروهای اجتماعی سرمایه‌داری آنها، عدم تحول در ساختار ما و ارزشهای سنتی در جامعه، عدم تحقق خرد تکنولوژیک بدون وجود تفکرات تکنولوژیک و صنعتی کردن صرف، پدیده مدرنیته را در ایران با چالش جدی مواجه ساخت. در این دوره ایدئولوگها دل‌نگرانی خود را از نابودی هویت ایرانی پنهان نمی‌کردند. ضمن آن که آنان در این مرحله معتقد شدند که غرب به سوی انحطاط پیش می‌رود و بهتر است ایران راه مدلهای شرقی چون ژاپن و هند را برای خود برگزیند. آنان که برای ارایه اندیشه‌های خود از متدولوژی تاریخی، فلسفی، جامعه‌شناختی و تاریخی بهره می‌بردند، راه خروج ایران از انحطاط را در پی‌گیری مدلهای مذکور می‌داشتند. این نخبگان که محصول درهم تنیده شدن

علم و قدرت بودند، نگرانی خود را از بحران هویت ملی و توسعه نیافتگی ایران ابراز می کردند، ولی خروج ایرانی از بحران را به خاطر اعتقاد به انحطاط غرب در مدل‌های شرقی جستجو می کردند.

در مقابل، سنت‌گرایان با نقد سنتها و توسل به ارزشهای مدرنیته که در عین حال در مقابل سنتها نباشد، به دگرذیسی الهیات روی آوردند. در واقع آنان در صدد نقد گنجینه‌ها بودند و در صدد آشتی میان اسلام و مدرنیته برآمدند. آنان با توجه به جهانگیر شدن اندیشه‌های مربوط به مدرنیته، دگرگون ساختن اندیشه‌های دینی و منطبق ساختن آن با دنیای مدرن را در دستور کار خود قرار دادند. همچنین به مدرنیته مبتنی بر سنت می‌اندیشیدند. همچنین دل‌نگرانی خود را از حاشیه‌ای شدن سنتهایی که در راستای توسعه ایران قرار داشتند، ابراز می‌کردند. در این مورد آنان آلترناتیوی در مقابل دستگاه سلطنتی ارایه کردند. آنان راه خروج ایران از توسعه نیافتگی را در انقلاب جستجو می‌کردند. ایجاد جمهوری اسلامی به معنای آن بود که پارادایم جدیدی مطرح شده است که بدان می‌توان تلاش در جهت آشتی مدرنیته با سنت نام نهاد. از آنجا که حیات سیاسی ایران در عصر جدید، در منازعه سنت و تجدد خلاصه می‌گردد، برخی اوقات این منازعه، به نفع نیروی سوم تمام می‌شود. به عنوان نمونه با کودتای ۲۸ مرداد، مدرنیته سیاسی قربانی شبه‌خرد تکنولوژیک گردید. پروژه مدرنیته به مدرنیسم و شبه‌مدرنیسم فروکاسته شد.

تبارشناسی مذکور و صورت‌برداری گذشته شرایط و موقعیت کشور و پیشینه فرهنگی آن، به مدیران کشور این تجربه و چارچوب را به دست می‌دهد که تفکر و نظریه پردازی در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی یک مسئله اساسی است و می‌بایستی این مبانی تئوریک از درون جامعه و ساختار طبیعی آن برآید و ما قادر نیستیم از بیرون تفکری را بر جامعه تزریق کنیم ضمن این که تفکر‌گزینی را نباید به فراموش بر گزار کنیم. همچنین تجربه گذشته نشان داد که شرایط تحقق خرد دمکراتیک و خرد تکنولوژیک یکسان نیست، چرا که اگر این شرایط یکسان می‌بود ما می‌بایستی در گذشته با تقویت کارایی دولت، ساختار قدرت، کار این حکومت و با اقتدار طلبی زیر فشار قرار دادن عرصه عمومی و عرصه خصوصی، و نقض حقوق بشر به توسعه می‌رسیدیم که این گونه نشد. برای همین پس از گذار از دوران تشبیت

نظام، پشت سر گذاشتن یک جنگ خارجی، و دوران سازندگی وارد دورانی شدیم که قبلاً آن را تجربه نکرده بودیم، و آن تحکیم این پارادایم بود که شرایط تحقق خردتکنولوژیک و خرددمکراتیک یکسان نیست و این که نمی توان متغیر نظام بین الملل را به منظور بازسازی تمدنی نادیده گرفت. چرا که تنها با تکیه بر خرد و آزادی و رعایت استانداردهای حقوق بشر می توان در صحنه جهانی حضور داشت. به این ترتیب عنوان گردید که توسعه در تقویت جامعه مدنی و تشکیلات جامعه مدنی خلاصه می شود. همچنین برای توسعه می بایست از اجبار، رابطه اقتدار آمیز و رابطه آمرانه رهایی یافت و خیر انسان ایرانی تفاهم، عقلانیت و رابطه بین الاذهانی است. همچنین در صحنه منطقه ای و بین المللی این تر تقویت شد که آرامش در مرزها، و ارایه چهره جدیدی از ایران تحت عنوان جامعه مدنی جهانی، و گفتگوی تمدنها، برای توسعه ایران ضروری است.

تسهای مذکور می تواند برای ایران سودههای سیاسی-اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی داشته باشد. تفکرات مذکور، در مقابل وضعیت جدیدی بود که برای ایران در صحنه داخلی و در صحنه بین المللی به وجود آمده بود. در صحنه داخلی شاهد وجود ناکارآمدی بوروکراسی، ارتش بیکاران، رقابت تنازع آمیز گروههای سیاسی با یکدیگر، رقابت میان پوپولیسم و عناصر جامعه مدنی در حال ظهور، مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ناتوانی بخش خصوصی، عدم اجماع نظر میان اعضای هیأت حاکمه که گاهی اوقات به بازی با حاصل جمع صفر تبدیل می شد، فرار مغزها و... بودیم. در صحنه بین المللی نیز ایران به نحوی از انحاء با فشار بیرونی بایکوت شده بود. ولی تلاشهایی برای ایجاد تشنج زدایی با همسایگان در دستور کار قرار گرفته بود.

اینک در این مرحله جدید، تکیه بر عقل و تفسیر عقلانی از شریعت و رعایت استانداردهای حقوق بشر و با توجه به پیشنهادات ایران به کنفرانس اسلامی و اهمیت دادن اسلام به معیارهای حقوق بشر با توجه به مفاد کنفرانس تهران به پرشدن شکاف میان ایران و غرب کمک می کند. پرسش از چگونگی کارآمد کردن نهادهای مدرن نیز می تواند پاسخی برای سئوالهای ما باشد. همچنین می بایستی حوزه عقلانی را به درون حوزه های متفاوت چون پول و اقتصاد و قدرت برد. گسترش فرهنگ، هنر و ادبیات را مورد توجه قرار داد.

به تغییر فرهنگ سیاسی در حال تحول کمک کرد، و یادگیری جمعی را (در حوزه ارتباط ذهنی و شبکه بین الاذهانی، آزادی، کلام، تفاهم، شبکه اجتماعی ارتباطات؛ البته بدین شرط که کلام جایگزین فهم و تفکر نگردد) و عرصه های عمومی و خصوصی گسترش داد تا از بلعیده شدن جامعه مدنی به عنوان عامل اساسی عقب ماندگی جلوگیری کرد. ضمن این که نبایستی بالابردن سطح خرد و فرهنگ توده ها را نادیده گرفت. به این ترتیب ایجاد تعادل میان عقل ابزاری و عقل فرهنگی، به مانسان خواهد داد که می توان مسلمان بود، می توان ایرانی بود و به مدرنیته ایرانی نیز دست یافت. این تجربه انسانی است که راههایی دستیابی به مدرنیته از کشوری به کشور دیگر متفاوت است و حتی این راهها در میان کشورهای غربی هم متفاوت بوده است.

در این میان طبقه متوسط جدید با تکیه بر مدنیت فردی و جمعی، می تواند به عنوان کاتالیزوری برای توسعه ایران مطرح باشد. اعضای این طبقه، نسبت به هویت ملی، حساس بوده و بومی-جهانی می اندیشند. در میان این طبقه نخبگانی وجود دارند که شخصیت، معرفت و فضیلت را با هم دارند. آنان جایگاه عظیمی دارند و می توانند مسیر آینده کشور را مشخص کنند. به شرطی که استراتژی کلی نظام به صورت مکتوب در صحنه داخلی و بین المللی عملیاتی شده باشد. در مجموع با توجه به این که ۷۰ الی ۸۰ درصد جمعیت ایران زیر سنین ۳۵-۳۰ سال هستند و ۶۰ درصد از این جمعیت نیز زیر ۲۰ سال هستند، احساس مسئولیت بیشتری را متوجه دولتمردان و نخبگان کشور می کند. ساختارسازی و نهادسازی را در دستور کار خود قرار دهند، و دولت می تواند با کمک گرفتن از نخبگان فکری کشور، طرح ملی برای توسعه ایران را پیشنهاد کند. البته حاکمیت ایران بایستی در مورد آن اجماع نظر داشته باشند. همچنین از طریق همین نخبگان مبانی فکری، عقلی، منطقی و استدلالی هر نوع رفتاری را در حوزه های متفاوت اجتماعی تدارک ببینند، و سازمانی را برای رعایت حقوق بشر براساس معیارهای اسلامی و انسانی و رعایت حقوق طبیعی ایجاد کنند و از این که افراد همدیگر را هدف قرار دهند بپرهیزند و تنها اندیشه های یکدیگر را مورد نقد قرار دهند.

سید اسدالله اطهری